
«روش‌شناسی بنیادین» از منظر روش‌شناسی بنیادین

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۱

قاسم زائری^۱

سیدمحمد معلمی^۲

چکیده

این مقاله به نحوه پیدایی و عوامل شکل‌دهنده نظریه «روش‌شناسی بنیادین»، که نظریه‌ای درباره مبناکاوی نظریات علمی است، اختصاص دارد که با اتکا به مبانی صدرایی، به بررسی عوامل معرفتی و غیرمعرفتی مؤثر بر تولید نظریه‌های علمی می‌پردازد. مبنای نظری این مقاله، خود نظریه «روش‌شناسی بنیادین» است و تلاش دارد نظریه روش‌شناسی بنیادین را در مورد خودش بیازماید. ابتدا شرحی از چیستی «نظریه روش‌شناسی بنیادین» داده شده و پس از بیان عوامل تحقق «نظریه روش‌شناسی بنیادین»، به داوری درباره درونی یا بیرونی بودن آن پرداخته شده است. در اینجا از روش اسنادی و تحلیل متون و بررسی آثار حمید پارسانیا سود برده و ضمناً به شرایط اجتماعی و زندگی فردی واضح نظریه توجه شده است. واژگان کلیدی: نظریه «روش‌شناسی بنیادین»، حمید پارسانیا، مسئله علمی، مبناکاوی، ذات‌گرایی.

۱ استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) qasem.zaeri@ut.ac.ir

۲ دانشجوی مقطع دکتری جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

s.mohamad.moalemi@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

مبناکاوی نظریات علمی به معنای تبیین عوامل زمینه‌ساز و تحقق‌بخش نظریات علمی همواره مورد توجه فیلسوفان علم و جامعه‌شناسان معرفت بوده و دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه مطرح شده است. هریک از این نظریه‌ها به دلیل نوع مبانی خاصشان، نسبت به نظریه‌های قبلی نقصان‌هایی داشتند و همواره محافل علمی به دنبال دستیابی به نظریه‌ای درباره مبناکاوی نظریات علمی بوده و هستند که جامع نظریه‌های پیشین بوده و بیشترین عوامل مؤثر بر پیدایی نظریه‌های علمی را به طور منسجم و معناداری در خود جای دهد. مبناکاوی نظریات علمی در عصر جدید را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره پیش از پوزیتیویسم، دوره پوزیتیویستی و دوره پساپوزیتیویسم. در دوره پیش از پوزیتیویسم، علم شامل هر معرفتی است که به دنبال کشف واقع باشد و هر نظریه علمی به طور منطقی با مبانی خاصی در ارتباط باشد (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۴۴-۴۵). این نگاه در قرن هفدهم و هجدهم، با نوعی عقل‌گرایی قرین شد و ارزش علمی معرفت شهودی و وحیانی را انکار کرد (پازوکی، ۱۳۷۹: ۱۷۳) ولی علم را به دانش اثبات‌پذیر یا ابطال‌پذیر مقید نمی‌کرد (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۲۳) و بر این اساس معرفت متافیزیکی، دست‌کم بخشی از مبانی نظریات علمی را تشکیل می‌داد (پارسانیا، الف، ۱۳۸۳: ۵۹). از قرن نوزدهم به بعد، نگاه پوزیتیویستی به علم شکل گرفت. این نگاه که عمری کوتاه‌تر از دو قرن داشت و در حاشیه اقتدار دنیای غرب غلبه‌ای جهانی بر سازمان‌های علمی یافت (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۴۴) علم را محدود به دانش اثبات‌پذیر یا ابطال‌پذیر می‌دانست و از بقیه سطوح اندیشه با تعبیری نظیر ایدئولوژی، اسطوره، دین و فلسفه یاد می‌کرد (همان: ۲۳). به نظر آگوست کنت معرفت علمی به حسب ذات خودش مستقل از معرفت دینی و فلسفی است و هیچ مبنا غیرحسی و تجربی ندارد (کوزر، ۱۳۶۸: ۳۱) و به نظر حلقه وین معارف غیرتجربی گزاره‌هایی بی‌معنا و مهمل هستند و باید علم را از این معارف پالایش کرد. بر این اساس رابطه نظریه علمی با هر امر متافیزیکی یا ارزشی، که در تحقق علم دخالت دارد، رابطه‌ای بیرونی است؛ یعنی ذات علم مستقل از آنهاست (آیر، ۱۳۳۶: ۱۳۷-۱۳۸) و این امور تنها در انگیزه انسان برای شروع تحقیق علمی دخیل هستند (کوزر، ۱۳۶۸: ۳۰۴-۳۰۵). این نگاه موجب شد تا اندیشمندان برای تبیین چگونگی پیدایش نظریه علمی یا به جامعه‌شناسی معرفت روی آورند، که به کلی از عوامل معرفتی روی‌گردان است، و تنها عوامل غیرمعرفتی اجتماعی را بررسی می‌کند، یا رابطه مبانی معرفتی علم و نظریه علمی را، که رابطه بیرونی است، مورد توجه قرار دهند. با تحقیقات

ویتگنشتاین دوم مبنی بر مهمل نبودن متافیزیک و با گسترش مباحث حلقه فرانکفورت مبنی بر رابطه درونی نظریات علمی با ارزش‌ها، زمینه برای دوره پس از پوزیتیویسم فراهم گردید (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۹). این نگاه، از سوی حس‌گرایانی است که به ضرورت حضور مبانی غیرتجربی برای نظریات علمی پی بردند (پارسانیا، الف، ۱۳۸۳: ۶۰). ایشان راه برون‌رفت از مشکل تجربه‌گرایی را بازگشت به کانت تشخیص دادند. کانت معتقد بود که نظریات علمی دارای مبنا هستند، ولی مبانی آنها از جنس معرفت علمی نمی‌باشند، بلکه ساختارهای ذهنی هستند که برای همه انسان‌ها یکسان می‌باشند و شناخت آنها کار معرفت‌شناسی است (شرت، ۱۳۸۷: ۲۵۷-۲۵۸). بنابراین میناکاوی علوم از متافیزیک به معرفت‌شناسی منتقل شد (پارسانیا، الف، ۱۳۸۳: ۴۷). از نظر کانت، مبانی نه تنها کاشف از واقع نیستند که حجاب واقع می‌باشند (پازوکی، ۱۳۷۹: ۱۷۸). نگاه پس از پوزیتیویسم، وجود ساختارهای ذهنی را به‌عنوان مبانی نظریات علمی پذیرفت، اما کلیت، اطلاق و ضرورت این ساختارهای ذهنی برای همه انسان‌ها را رد کرد و معتقد به تکثر و تنوع ساختارهای ذهنی شد. این تنوع در گرو شرایط ذهنی، اجتماعی، روانی و تاریخی است (شرت، ۱۳۸۷: ۸۸-۹۰ و ۲۵۸). توماس کوهن در دهه ۶۰ قرن بیستم، مسئله پارادایم‌های علمی را مطرح کرد. این نظریه به الگوهای ساختاری اشاره می‌کند که تجربی نیست و دانش تجربی از آن سرچشمه می‌گیرد (کوهن، ۱۳۶۹: ۳۷). لاکاتوش استخوان‌بندی علمی را به‌عنوان مبنای تغییرات در نظریات علمی معرفی کرد (حبیبی، ۱۳۹۱: ۲۴۵) و فایربرند اساساً چیزی به‌عنوان روش یگانه علم را زیر سؤال برد (همان: ۳۱۹). اما آشکار شدن وابستگی دانش تجربی به دیگر حوزه‌های معرفتی، موجب بازگشت به اعتبار متافیزیک، که علمی کاشف واقع است، نشد، بلکه به انکار کاشفیت دانش تجربی از واقع منجر شد و دسترسی بشر به دانش علمی به کلی مورد تردید قرار گرفت (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۳۲). فلسفه‌های پست‌مدرن بر این اساس فرصت تکوین و گسترش پیدا کردند و نظریات علمی را به لحاظ درونی وابسته به حوزه‌هایی می‌دانند که از نظر آنها غیرعلمی و غیرقابل سنجش است. لیوتار معتقد است مبنای نظریات علمی اساطیر هستند (لیوتار، ۱۳۸۱: ۱۵)، دریدا متافیزیک را معرفی می‌کند (شرت، ۱۳۸۷: ۱۵۱)، فوکو قدرت را مبنا می‌داند (همان: ۲۱۶-۲۲۲) و گادامر سنت را عامل تعیین‌کننده شکل‌گیری نظریات علمی مطرح می‌کند (همان: ۱۲۹-۱۳۱).

میناکاوی نظریات علمی در تاریخ اندیشه اسلامی نیز سابقه‌ای بس طولانی دارد. اندیشمندان مسلمان بر این مسئله اتفاق نظر دارند که همواره نظریات علمی به مبانی‌ای بازمی‌گردند که یا بدیهی

هستند یا به بدیهی بازمی‌گردند (حسین‌زاده، ۱۳۹۳: ۳۱۸). از نظر آنها، نه‌تنها لازم نیست مبانی نظریه علمی، تجربی باشند که هر نظریه علمی مبنایی عقلی دارد. چنان‌که ابن‌سینا به‌صراحت بیان می‌کند که همواره معرفت حسی نیازمند به دانش عقلی است (ابن‌سینا، ب، ۱۴۰۴، ج ۳: ۵۸ و ۶۹) و اصل عدم تناقض را نمونه‌ای از مبانی عقلی، که تمام نظریات علمی به آن احتیاج دارند، مطرح می‌کند (ابن‌سینا، الف، ۱۴۰۴، فصل ۸: ۳۱۰-۳۱۱). در میان اندیشمندان مسلمان معاصر، اولین کسی که میناکاوی نظریات علمی را نوعی روش‌شناسی دانست، علامه طباطبائی (ره)، در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* بود. مراد ایشان از روش رئالیسم نوعی روش بنیادین است که اندیشمندان اسلامی برای نظریه‌سازی طی می‌کنند. به‌علاوه مقاله «نظریه و فرهنگ» پارسانیا (۱۳۹۲)، با ارائه نظریه‌ای جامع در تبیین عوامل زمینه‌ساز و تحقق‌بخش نظریه علمی و با پرهیز از اشکالاتی که به‌صورت مبنایی بر نظریات دیگر در این‌باره وارد شده، گامی در همین مسیر است و تلاش می‌کند نگاهی جدید و تحول‌آفرین در بررسی نظریات علمی و نحوه تکوین آنها پیش نهد. وی اگرچه مثلاً در کتاب *هستی و هیوط*، عملاً به میناکاوی رویکرد اثبات‌گرایی پرداخته، اما در قالب «نظریه روش‌شناسی بنیادین» تلاش کرده تا نظریه‌ای تدوین کند که از دو منظر معرفتی و تاریخی- فرهنگی به شناسایی مسیری پردازد که نظریه علمی در آن تولید می‌شود، اعم از شناسایی عوامل معرفتی و غیرمعرفتی و درون‌زا یا برون‌زا بودن عوامل آنها (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۴۱). این مقاله به بررسی میناکاوانه این نظریه اختصاص دارد.

هدف تحقیق

«نظریه روش‌شناسی بنیادین» نمونه‌ای از تولید نظریه اسلامی درباره جامعه‌شناسی معرفت و فلسفه علم است و بررسی عوامل به‌وجود آورنده آن می‌تواند گامی در جهت تولید علوم‌انسانی- اسلامی باشد. این مقاله درصدد بیان عوامل به‌وجود آورنده «نظریه روش‌شناسی بنیادین» می‌باشد که نظریه‌ای بومی درباره فلسفه علم و جامعه‌شناسی معرفت است. هدف اصلی اعمال نظریه روش‌شناسی بنیادین بر خودش است تا اینکه اولاً نمونه تجربی تازه‌ای از کاربرد این نظریه پدیدار شود و ثانیاً نشان دهد که این نظریه از منظر خودش چگونه خواهد بود و آیا توان توضیح خودش را دارد یا اینکه دچار تناقضات معرفتی احتمالی می‌شود.

پرسش‌های تحقیق

با این مقدمه، مسئله اصلی این مقاله تحقیق در مورد چگونگی ظهور نظریه «روش‌شناسی بنیادین» است و سؤال اصلی آن عبارت است از اینکه:

«نظریه روش‌شناسی بنیادین» چگونه پیدایی و ظهور خودش را توضیح می‌دهد؟ به عبارتی، توضیح «نظریه روش‌شناسی بنیادین» براساس «نظریه روش‌شناسی بنیادین» چگونه است؟ لذا این تحقیقی روش‌شناسانه از نوع درجه دوم است و برخی سؤالات فرعی نیز قابل طرح خواهد بود:

- عوامل معرفتی مؤثر بر پیدایی «نظریه روش‌شناسی بنیادین» چه هست؟
- عوامل غیرمعرفتی مؤثر بر ظهور نظریه روش‌شناسی بنیادین چه هست؟

پیشینه تحقیق

هرچند تاکنون تحقیقات متعددی براساس «نظریه روش‌شناسی بنیادین» و به هدف میناکاوی نظریات علمی صورت گرفته است. اما در این میان، دو اثر به خود «نظریه روش‌شناسی بنیادین» توجه نموده و به بیان اجمالی، خصوصیات این نظریه همت گمارده‌اند. در مقاله «روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی با تأکید بر رویکرد رئالیسم و نومینالیسم» ارتباط روش‌شناسی بنیادین و روش‌های کاربردی مورد پژوهش قرار گرفته و تمرکز این تحقیق بر رویکرد نومینالیستی است. این تحقیق پس از میناکاوی رویکرد نومینالیسم براساس نظریه روش‌شناسی بنیادین به تأثیرات مبانی این رویکرد بر روش‌های کاربردی آن که عبارت‌اند از استقرار، روش فرضیه‌ای-استنتاجی و مصاحبه می‌پردازد (پارسانیا و طالعی اردکانی، ۱۳۹۲). در اثر دیگری با نام «دین و بررسی انتقادی مبانی جامعه‌شناسان دین در مطالعه آن» مقایسه‌ای بین نظریه روش‌شناسی بنیادین و دیگر مکاتب میناکاوی نظریات علمی مانند «نگاه پیوستاری» جفری الکساندر، «تفکیک فرانظریه زمینه‌ساز از فرانظریه ارزیاب» ترنر و «مفروضات زمینه‌ای» گلدرن صورت گرفته و در این مقایسه برخی ویژگی‌های نظریه روش‌شناسی بنیادین بیان شده است (کوشا، ۱۳۹۲). در مجموع در مورد این آثار، دو نقص اصلی وجود دارد که زمینه‌ساز شکل‌گیری این مقاله است: اولاً هرچند تحقیقات پیش‌گفته به بررسی اجمالی و مقدماتی «نظریه روش‌شناسی بنیادین» می‌پردازند، اما به بحث در مورد عوامل پدیدآورنده آن نمی‌پردازند؛ ثانیاً و مهمتر از همه اینکه این نظریه را در مورد خودش به کار نگرفته‌اند. از این رو، این مقاله ضمن

شرحی از مؤلفه‌های نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین، تلاش می‌کند عوامل پدیدآورنده‌ی آن را شرح دهد و از خودش برای توضیح خودش سود برد.

ملاحظات نظری و روشی: معرفی نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین

پیش از بیان مبانی معرفتی نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین لازم است توضیحی مختصر راجع به این نظریه ارائه شود.

مفهوم‌شناسی

«روش» در لغت به معنای «عمل رفتن»، «خرامش» و «معبر» گفته می‌شود (معین، ۱۳۵۷، ج ۲: ۱۶۹۰) و در اصطلاح به راه، قواعد و فنونی که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند اطلاق می‌گردد (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۴۴۶). از نظر پارسانیا، روش یعنی مسیری که دانشمند در سلوک علمی خود طی می‌کند؛ بنابراین روش همزاد دانش است و هیچ دانشی بدون روش ممکن نیست چراکه روش همواره در متن حرکت فکری و تلاش‌های علمی دانشمند قرار دارد (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۶۹ و ۷۱). این سخن بدین معنی نیست که جامعه‌ی علمی از روشی که برای تولید دانش استفاده می‌کند آگاه است بلکه بدین معنی است که دانشمندان در سلوک و رفتار علمی‌شان براساس آن روش سلوک می‌کنند. ولو به صورت ناخودآگاه مورد پذیرش دانشمندان و جامعه‌ی علمی باشد (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۵۰-۵۱). مراد از «روش‌شناسی» شناخت شیوه‌های اندیشه و راه‌های تولید علم و دانش است؛ بنابراین روش‌شناسی علمی است که موضوع آن روش باشد و معرفت درجه‌ی دوم محسوب می‌شود (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۱۴۱). علم روش‌شناسی متأخر از روش شکل می‌گیرد (همان: ۷۱). پارسانیا معتقد است که روش‌شناسی از جهت تقدم و تأخر روش نسبت به یک نظریه علمی، به روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی تقسیم می‌شود. مسیری را که دانشمند پیش از تولید نظریه طی می‌کند و در آن مسیر، نظریه علمی از مبادی و مبانی‌اش منتج می‌شود، روش بنیادین نام دارد و شناسایی این روش را روش‌شناسی بنیادین می‌گویند و مسیری را که دانشمند پس از تولید نظریه طی می‌کند تا نظریه علمی را در حوزه‌های معرفتی مرتبط با آن به کار ببرد، روش کاربردی می‌نامند و شناسایی این روش را روش‌شناسی کاربردی می‌گویند (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۴۴). ایشان مفهوم روش بنیادین را چنین توضیح می‌دهند:

«اگر یک دانش به یک موجود زنده تشبیه شود، «نظریه» در حکم قلب آن دانش، حوزه‌هایی که نظریه در آن فعال می‌شوند، در حکم اندام دانش و روش‌شناسی کاربردی در حکم رگ‌هایی است که ارتباط قلب با اندام را تأمین می‌کند. در این صورت، مبادی و اصول موضوعه دانش در حکم روح و جان نظریه است. روش بنیادین نیز حلقه ارتباط روح و قلب را به منزله واقعیت تأمین و روش‌شناسی بنیادین به مثابه یک دانش، ارتباط مزبور را تبیین می‌کند.» (همان: ۴۵-۴۶).

هر نظریه علمی از بنیان‌های فلسفی و معرفتی خود ناشی می‌شود و به اقتضای آن نظریه، روش کاربردی خاصی نیز به وجود می‌آید، سپس به اقتضای ساختار درونی آن نظریه، موضوعات خاصی به عنوان عوامل مسلط در تحقق پدیده‌ها معرفی می‌شوند و حوزه‌هایی که از آن عوامل سخن می‌گویند را برجسته می‌کند (همان: ۴۶-۴۷). بنابراین نظریه علمی هم از جهت مفاهیم و گزاره‌ها، هم از جهت ساختار درونی و منطقی و هم از جهت معرفی عامل یا عواملی به عنوان علت یا علل اصلی، متأثر از مبانی و مبادی خاصی است (همان: ۴۶).

مراحل سه‌گانه نظریه روش‌شناسی بنیادین

پرسش اصلی مقاله «نظریه و فرهنگ» این است که هر نظریه علمی چگونه تولید می‌شود و عوامل زمینه‌ساز و تحقق‌بخش آن کدام‌اند؟ در پاسخ به این پرسش، نظریه روش‌شناسی بنیادین در سه مرحله تدوین شده است؛ مرحله اول، به روابط منطقی نظریه علمی با مبادی و مبانی اش می‌پردازد. مرحله دوم، رابطه نظریه علمی با عوامل وجودی که نظریه را در ذهن عالم و فرهنگ جامعه مستقر کردند بررسی می‌کند و ابتدا مبادی وجودی معرفتی و سپس عوامل وجودی غیرمعرفتی نظریه علمی را مورد کنکاش قرار می‌دهد و در مرحله سوم، به بررسی نظریه علمی از منظر جایگاه تاریخی آن در فرهنگ جامعه و درونی بودن یا بیرونی بودن نظریه می‌پردازد و به مسائلی از قبیل مهاجرت نظریه از فرهنگی به فرهنگ دیگر و استحاله فرهنگی می‌پردازد (همان: ۴۲-۴۳).

مرحله اول: نظریات علمی در جهان اول

مراد از «نظریات علمی در جهان اول»، ساحت نفس‌الامری نظریات علمی است که ذات نظریه علمی، صرف‌نظر از آگاهی دانشمندان به آن و بدون توجه به زمان و مکان در نظر گرفته می‌شود و با مبادی و لوازمش ارتباط منطقی دارد (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۲۵). در مرحله اول، رابطه نظریه

علمی با مبانی، مبادی، اصول موضوعه، پیش‌فرض‌ها، مفاهیم، موضوعات و دیگر علوم و دانش‌هایی است که هر نظریه علمی‌ای به صورت منطقی با آنها در ارتباط است، بررسی می‌شود (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۴۲). پارسانیا مبانی تصویری و تصدیقی علوم به چند دسته تقسیم می‌کند: مبانی هستی‌شناختی، مبانی معرفت‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی، مبانی مربوط به سایر علوم و مبادی‌ای که مسائل قبلی همان علمی که نظریه در آن شکل گرفته است (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۴۳).

این مبانی موجب پدید آمدن رویکردها و مکاتب نظری متناسب با آنها می‌شوند و سپس نظریه علمی در رویکردی خاص پدید می‌آید. ارتباط مبانی با نظریه علمی به صورت قضیه شرطیه است. بدین صورت که مبادی مقدم و شرط هستند و نظریه علمی نتیجه و تالی است؛ بنابراین قضایایی که در روش‌شناسی بنیادین از این ارتباط حکایت می‌کنند باید به صورت شرطیه باشند. از این مطلب چند نکته استنتاج می‌شود:

الف) صدق و کذب در روش‌شناسی بنیادین: روش‌شناسی بنیادین از صدق یا کذب مبادی یا نظریات علمی سخن نمی‌گوید چرا که مدار صدق و کذب در قضایای شرطیه رابطه تلازمی بین مقدم و تالی است نه صدق یا کذب هر یک از مقدم و تالی. یک قضیه شرطیه بر فرض کذب مقدم و تالی هم می‌تواند صادق باشد. (همان: ۴۴).

ب) رابطه تلازمی بین مقدم و تالی: با اثبات مبادی که مقدم قضیه شرطیه هستند، می‌توان به صورت منطقی نظریاتی که از آنها استنتاج می‌شوند را اثبات کرد. همچنین با اثبات نظریات علمی می‌توان لوازم منطقی آنها را اثبات کرد ولو خود نظریه‌پرداز به آن لوازم التفاتی نداشته باشد.

ج) خطای روش‌شناختی: اگر نظریه‌ای از مبانی گفته یا ناگفته‌اش عدول کند و تلازم بین مبادی و نظریه برقرار نباشد، روش‌شناسی بنیادین این عدم تلازم را گوش‌زد می‌کند و به عنوان خطائی روش‌شناختی متذکر می‌شود.

د) نقد مبنایی: با مشخص شدن مبانی نظریه علمی که خارج از علمی هستند که نظریه در آن شکل گرفته است، قدرت نقد مبنایی نظریات برای اندیشمندان به وجود می‌آید. نقد مبنایی نقدی است که به مبانی نظریه وارد می‌شود و باید از موضع دانشی صورت گیرد که آن مبدأ در آن بحث می‌شود نه در دانش روش‌شناسی بنیادین (همان: ۴۵).

مرحله دوم: نظریات علمی در جهان دوم و سوم

مرحله دوم به ابعاد وجودی نظریه علمی در جهان دوم یعنی ذهن دانشمند و جهان سوم یعنی فرهنگ می‌پردازد (همان: ۴۷). عوامل وجودی یک نظریه در جهان دوم و سوم به‌نوبه خود به دو قسم عوامل وجودی معرفتی و عوامل وجودی غیرمعرفتی تقسیم می‌شود.

الف) عوامل وجودی معرفتی: چنانچه در مرحله اول بیان شد، هر دانشی ساحتی نفس‌الامری دارد که در آن ساحت، با مبادی و پیش‌فرض‌ها و لوازم و نتایجی رابطه منطقی ایجاد می‌شود. وقتی دانش وارد جهان دوم و سوم می‌شود، ساحت نفس‌الامری خود را از دست نمی‌دهد، لذا در جهان دوم و سوم هم نمی‌تواند مستقل از مبانی و ملزوماتش باشد؛ بنابراین برای اینکه نظریه علمی بتواند در ذهن یا فرهنگی ظهور و بروز یابد، باید به لحاظ تاریخی ابتدا مبانی‌اش به قلمروی ذهن یا فرهنگ وارد شده باشد. سپس روش تولید معرفت متناسب با آن نظریه در جامعه علمی پدید آمده باشد و درنهایت رویکرد و مکتبی که این نظریه متعلق به آن است شکل گرفته باشد تا بتوان نظریه‌ای علمی در ساحت ذهن دانشمند یا فرهنگ داشت. از این‌گونه عوامل و زمینه‌های وجودی که با نظریه ربط منطقی دارند با عنوان عوامل وجودی معرفتی یاد می‌کنیم.

مبانی نظریات علمی در لایه عمیق فرهنگ جای دارند و رویکردها و نظریات علمی در لایه‌های سطحی‌تر می‌باشند (همان: ۴۸).

ب) عوامل وجودی غیرمعرفتی: مراد از عوامل وجودی غیرمعرفتی عواملی است که رابطه منطقی با نظریه ندارند ولی موجب ایجاد انگیزه برای تولید نظریه علمی می‌شوند. عوامل وجودی غیرمعرفتی و انگیزشی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱) عوامل فردی و شخصیتی نظریه‌پرداز از قبیل انگیزه‌های شخصی، زمینه‌های خانوادگی، تجربه زیستی و ویژگی‌های روانی (همان: ۵۱).

۲) عوامل اجتماعی: عوامل اجتماعی شامل عوامل اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی می‌شود که براساس فرهنگ غالب در هر جامعه، هرکدام از این عوامل در تولید نظریه علمی می‌توانند تأثیرگذار باشند.

پارسانیا در پایان مرحله دوم، مسئله «پرسش علمی» را به‌مثابه امری که بدون آن فرایند تولید علم آغاز نمی‌گردد مطرح می‌کند. پرسش علمی امری است که تحت تأثیر عوامل معرفتی و غیرمعرفتی و در سطح فرهنگ پدید می‌آید و در اثر ناسازگاری درونی مجموعه فرهنگی به‌وجود می‌آید. لذا پرسش علمی امری نسبی و تاریخی است (همان: ۵۶-۵۷).

مرحله سوم: ابعاد تاریخی - فرهنگی نظریات علمی

بررسی ابعاد تاریخی - فرهنگی نظریات علمی به معنای بررسی درون‌زا یا برون‌زا بودن هر نظریه‌ای است. نظریه درون‌زا نظریه‌ای است که عوامل معرفتی و غیرمعرفتی آن به لحاظ تاریخی و تمدنی درون همان فرهنگ بوده‌اند و نظریه برون‌زا نظریه‌ای است که عوامل معرفتی و غیرمعرفتی آن به لحاظ تاریخی و تمدنی در فرهنگ‌های دیگر بوده‌اند. برای درون‌زا بودن عوامل دو نکته حائز اهمیت است؛ اول اینکه از نظر تاریخی درون فرهنگی حضور داشته باشند و دوم اینکه صورتی سازگار با دیگر عناصر فرهنگی یافته باشند (همان).

ویژگی‌های نظریه درون‌زا عبارت‌اند از: الف) استقرار مبانی معرفتی نظریه در فرهنگ ب) سازگاری نظریه با دیگر دانش‌های مستقر در فرهنگ ج) استقرار روش تولید نظریه در فرهنگ د) تناسب عوامل و انگیزه‌های فردی و اجتماعی با مبادی معرفتی ه) ایجاد مسئله علمی در اثر زمینه‌های معرفتی مستقر در فرهنگ و انگیزه‌های مربوط به آن (همان: ۵۷).

به تناسب تقسیم عوامل وجودی نظریه علمی به درون‌زا و برون‌زا، فرهنگی که نظریه علمی در آن به وجود می‌آید به فرهنگ مولد و فرهنگ مصرف‌کننده تقسیم می‌شود. فرهنگ مصرف‌کننده به تناسب وضعیتی که نسبت به فرهنگ مولد دارد به فرهنگ مصرف‌کننده فعال و فرهنگ مصرف‌کننده منفعل تقسیم می‌شود. فرهنگ مصرف‌کننده فعال فرهنگی است که حیات، نشاط و خلاقیت مربوط به خود را دارد و در وضعیتی برتر یا دست‌کم مساوی با فرهنگ مولد قرار دارد. در این حال، فرهنگ مصرف‌کننده در انتخاب نظریه قدرت‌گزینش دارد و آن را با لحاظ زمینه‌های معرفتی و عوامل غیرمعرفتی خود برمی‌گزیند (همان: ۵۸).

وقتی فرهنگ مصرف‌کننده منفعل باشد، نظریات وارد شده در فرهنگ بومی بازخوانی و بازسازی نمی‌شوند و در فرهنگ مصرف‌کننده بیگانه و گاه ناسازگار می‌مانند و آنگاه بحران معرفت در سطح کلان جامعه رخ می‌دهد؛ زیرا نظریات وارداتی دارای مبانی بیگانه از مبانی موجود در فرهنگ مصرف‌کننده هستند و چون با مبانی خودشان ارتباط نفس‌الامری دارند، آنها را هم به فرهنگ مصرف‌کننده می‌کشاند (همان: ۵۹-۶۰).

وقتی لایه‌های عمیق فرهنگی دچار تهاجم شوند اگر ظرفیت مقابله و دفاع داشته باشند، جامعه شاهد واکنش دوباره فرهنگ برای خلق نظریات بومی خواهد بود؛ اما اگر لایه‌های فرهنگی دچار رکود شده باشند و از نشاط علمی برخوردار نباشند، استحاله فرهنگ در عمیق‌ترین صورت آن رخ خواهد داد (همان: ۶۰).

ویژگی‌های نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین

نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین ویژگی‌هایی دارد که این نظریه را از دیگر نظریات موجود مبناکاوی متمایز می‌کند.

الف) چند رویکردی بودن: نظریاتی که به بررسی چگونگی تحقق نظریات علمی می‌پردازند یا صرفاً با بررسی روابط معرفتی نظریه‌های علمی با مبادی و اصول موضوعه‌شان در زمره‌ی نظریات معرفت‌شناختی یا فلسفه‌ی علم قرار می‌گیرند یا با بررسی روابط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی نظریه‌های علمی به‌عنوان نظریاتی درباره‌ی جامعه‌شناسی علم و معرفت تلقی می‌گردند (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۴۲). اما نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین با طرح جهان‌های سه‌گانه و حضور روابط منطقی حتی در جهان‌های دوم و سوم، نظریه‌ای جامع در تحلیل چگونگی تحقق نظریات علمی ارائه می‌کند و با آنکه این نظریه نظریه‌ای مخصوص معرفت‌شناسی یا فلسفه‌ی علم یا جامعه‌شناسی معرفت نیست، ولی از ظرفیت تمام این دانش‌ها استفاده می‌کند. لذا این نظریه را می‌توان نظریه‌ای جامع و چند رویکردی دانست.

ب) این نظریه با به رسمیت شناختن ابعاد معرفتی و غیرمعرفتی نظریات علمی، ظرفیت نقدهای علمی و تعیین هویت اجتماعی نظریات را فراهم می‌آورد. نقدهای معرفتی در این نظریه به سه قسم؛ بنایی، مبنایی و روشی تقسیم خواهند شد.

ج) انتقادی بودن: انتقادی بودن نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین بدین معنی است که این نظریه صرفاً توصیف‌کننده‌ی ارتباط یک نظریه با مبنایی و لوازمش نیست، بلکه امکان نقد مبنایی را ایجاد می‌کند و گرچه خود این علم به نقد مبنایی نمی‌پردازد ولی مبنایی را قابل بررسی و مناقشه می‌داند.

یافته‌های تحقیق: به‌کارگیری نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین در مورد «نظریه‌ی روش‌شناسی

بنیادین»

پرسش این مقاله این است که عوامل و زمینه‌های تحقق نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین بر مبنای نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین کدام‌اند؟ در پاسخ به این پرسش، باید در سه مرحله به بررسی عوامل زمینه‌ساز تحقق این نظریه بپردازیم؛

الف) بررسی عوامل معرفتی نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین و تعیین رویکردی که نظریه‌ی پارسانیا در آن قرار می‌گیرد.

ب) بررسی عوامل غیر معرفتی نظریه‌ روش‌شناسی بنیادین و تعیین جایگاه عوامل غیر معرفتی نسبت به عوامل معرفتی.

ج) بررسی برون‌زا یا درون‌زا بودن نظریه‌ روش‌شناسی بنیادین.

۱. مبانی معرفتی نظریه‌ روش‌شناسی بنیادین

مرحله اول روش‌شناسی بنیادین هر نظریه‌ای، بررسی آن نظریه در ساحت نفس‌الامر و روابط منطقی آن با مبانی و لوازمش است. در این قسمت مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و دیگر علوم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

یک. مبانی معرفت‌شناختی

الف) تعریف علم در ترکیب نظریه‌ علمی: از منظر پارسائیا، علم عبارت است از معرفتی که ناظر به حقیقت است؛ اعم از آنکه حسی، تجربی یا غیر آن باشد (پارسائیا، ب، ۱۳۹۲: ۲۰۱). علم از جهت نیازمندی به مبنا و دلیل و بی‌نیازی از آن به علم بدیهی و علم نظری تقسیم می‌شود. علم بدیهی علمی است که اثبات آن نیازمند دلیل نیست و علم نظری علمی است که برای اثباتش باید از مقدماتی استفاده شود که یا خود بدیهی‌اند یا به بدیهی قابل بازگشت می‌باشند (حسین زاده، ۱۳۹۳: ۲۹۹). مراد پارسائیا از نظریه‌ علمی علم نظری است. چراکه به نظر ایشان، هر نظریه‌ علمی نیازمند به مبانی می‌شود (پارسائیا، الف، ۱۳۹۲: ۴۳) و نیازمندی به مبادی ملاک نظری بودن علم است.

از سویی دیگر، علم از جهت هدف، به شناخت علمی و شناخت عمومی تقسیم می‌شود. شناخت علمی عبارت است از شناختی که فهم حقیقت را هدف خود قرار داده است (پارسائیا، ب، ۱۳۹۲: ۲۰۱). ولی شناخت عمومی شناختی است که برای زندگی کردن به آن نیازمندیم (همان: ۱۹۷) و غالباً در طی انجام عمل از این شناخت غافلیم. ما درباره‌ شناخت عمومی کمتر می‌اندیشیم و بیشتر از آن استفاده می‌کنیم (همان: ۱۹۲) مراد از نظریه‌ علمی شناخت علمی در مقابل شناخت عمومی است.

علم از جهت روش هم به علم تجربی، علم عقلی، علم نقلی تقسیم می‌شود. از نظر پارسائیا نظریه‌ علمی منحصر در روش خاصی نیست و هرکدام از روش‌های مورد اشاره را می‌تواند داشته باشد (پارسائیا، ۱۳۸۹: ۱۵۲).

درنهایت، علم از جهت توصیف کردن واقعیت و داوری کردن درباره ارزش‌ها و هنجارها به دو قسم توصیفی و انتقادی تقسیم می‌شود. از نظر پارسانیا نظریه علمی منحصر در توصیف کردن واقعیت نیست و می‌تواند نسبت به هنجارها و ارزش‌ها داوری نماید (همان: ۱۵۴). بنابراین مراد ایشان از واژه «علم» در ترکیب «نظریه علمی» شناخت علمی نظری است که منحصر در روش خاصی نیست و می‌تواند توصیفی یا انتقادی باشد.

ب) امکان شناخت واقع: کسانی که برای شناخت علمی ارزش شناختاری قائل نیستند و شناخت واقع را ممکن نمی‌دانند، علم را به دو نوع شناخت علمی و شناخت عمومی تقسیم نمی‌کنند؛ ولی کسی که علم را با نظر به ارائه حقیقت و غیر آن به شناخت علمی و شناخت عمومی تقسیم می‌کند، برای علم ارزش شناختاری قائل است و شناخت واقع را ممکن می‌داند (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۲۰۲ و ۲۰۴).

ج) معیار صدق: وقتی کسی شناخت واقع را ممکن بداند، معیار صدق از نظر او مطابقت با واقع و عدم مطابقت است.

د) مبنای بدین معنی است که مجموعه گزاره‌های نظری بر گزاره‌های بدیهی مبتنا یافته‌اند و گزاره‌های بدیهی نیازمند به اثبات نیستند؛ بنابراین می‌توان شناخت یقینی نسبت به واقع کسب کرد و می‌توان مبادی نظریه علمی را مورد سنجش قرارداد؛ اما در مقابل مبنای بدیهی، دیدگاه‌های دیگری از جمله دیدگاه پراگماتیستی وجود دارد که معتقد است گزاره‌های نظری بر گزاره‌های پیش‌فرض مبتنی هستند و گزاره‌های پیش‌فرض خود نیازمند به اثبات‌اند ولی برای شروع استدلال، مسلم فرض می‌شوند. (حسین زاده، ۱۳۹۳: ۳۱۵). بنابراین شناخت واقع همیشه همراه با نسبیت معرفت‌شناختی است و نمی‌توان مبادی نظریات علمی را مورد سنجش قرارداد؛ زیرا همه این مبادی پیش‌فرض‌هایی هستند که خود مبتنی بر گزاره‌های دیگری هستند و هیچ‌گاه نمی‌توان به گزاره بنیادینی که مبتنی بر گزاره دیگری نباشد، رسید.

پارسانیا با تفکیک بین بدیهی و اصل موضوعه، (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۴۳) مبنای بدیهی را انتخاب کرده و علی‌رغم اینکه قضاوت درباره صحت و سقم مبادی را خارج از حوزه روش‌شناسی بنیادین می‌داند اما این مبادی را قابل سنجش دانسته (همان: ۴۵) و گرفتار نسبیت معرفت‌شناختی نمی‌شود.

ه) مشابه بودن ساختار فرهنگ با ساختار ذهن: از نظر پارسانیا، شناختی که فرهنگ را تشکیل می‌دهد، معرفتی است که انسان آن را برگزیده، بدان عمل کرده و این معرفت به فرهنگ عمومی

راه پیدا کرده و هویت بین‌الذهانی یافته است (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۲۶). باآنکه انتخاب آن معنی و عمل به آن به اراده و انتخاب انسان بستگی دارد ولی آثار و لوازم آن در عرصه فرهنگ به اراده او نیست. هر پدیده فرهنگی با سلسله‌ای از امور، ربط منطقی و علی دارد. بدین ترتیب شبکه‌ای از معانی به وجود می‌آید که همه مرتبط با هدف هستند. گاه ممکن است به اهداف متضاد دل‌بستگی پیدا کنیم. این ناسازگاری بین اهداف به‌طور ناخواسته منجر به ناسازگاری بین رفتارها می‌شود و به دنبال آن، ناسازگاری در هویت و شخصیت فرد به وجود می‌آید (همان: ۱۵۴-۱۵۵).

این سخن بدین معنی است که از نظر پارسانیا، فرهنگ ساختاری مشابه ذهن دارد چراکه فرهنگ صورت تنزل یافته معانی است، روابطی که بین معانی وجود دارد بین عناصر فرهنگی هم وجود دارد. اگر معانی دارای لوازمی هستند و این لوازم به لوازم ذات و لوازم وجود تقسیم می‌شوند و اگر لوازم وجودی به لازمه وجود ذهنی و لازمه وجود عینی و لازمه وجود اعم از ذهنی و عینی تقسیم می‌شوند، پدیده‌های فرهنگی هم لوازمی دارند که به لوازم ذات و لوازم وجود تقسیم می‌گردند (همان: ۱۲۶).

و) مبنای گروهی در فرهنگ: از آنجاکه ساختار ذهن و فرهنگ مانند یکدیگر است. پارسانیا درباره فرهنگ معتقد است که فرهنگ ابعاد و سطوح مختلفی دارد که برخی از آنها بنیادین و برخی غیر بنیادین هستند. سطح بنیادین فرهنگ پدیده‌هایی را شامل می‌شود که برای زندگی اجتماعی نقش حیاتی دارند و سطح غیر بنیادین فرهنگ شامل پدیده‌هایی می‌شود که نقش مقطعی و غیر حیاتی برای فرهنگ دارند. ایشان نمادهای گفتاری و نوشتاری را غیر بنیادی‌ترین لایه فرهنگ می‌دانند. سپس هنجارها و ارزش‌ها و آرمان‌ها را در سطحی بنیادی‌تر و در نهایت بنیادی‌ترین سطح فرهنگ را متعلق به عقاید کلانی مانند اعتقاد به اصل جهان، جایگاه انسان در جهان و تفسیر زندگی و مرگ می‌دانند (همان: ۱۳۸-۱۴۰).

ز) ذات علم: پارسانیا با طرح جهان اول برای نظریات علمی بین ذات علم و وجود ذهنی و فرهنگی-تاریخی علم تفکیک قائل شدند و این تفکیک موجب می‌شود تا رابطه منطقی نظریات علمی با مبادی به‌طور کلی قطع نشود و این رابطه منحصر به جهان اول نباشد، بلکه در جهان دوم و سوم هم این رابطه منطقی وجود داشته باشد چراکه این رابطه به اقتضای ذات نظریه علمی وجود دارد و ذات نظریه علمی در جهان‌های سه‌گانه یکی است.

در مقابل این دیدگاه، دیدگاه نومیالیستی قرار دارد. نومیالیسم یا اصالت تسمیه دیدگاهی است که با انکار جوهر، وجود ذات، چه در خارج و چه در ذهن، را انکار می‌کند و کلیات را صرفاً نام‌هایی

می‌داند که به افراد اطلاق می‌شود. شالوده‌نومینالیسم نفی کلی عقلی به معنای عدم وجود عقلی آن و به تبع، انکار نقش معرفت‌شناختی است که این مفهوم دارد (کاپلستون، ۱۳۷۰، ج ۵: ۲۸).

سنت کمی‌گرای اثباتی و سنت کیفی‌گرای برساختی-تفسیری هر دو متعلق به نومینالیسم هستند چون هر دو کلی عقلی را انکار می‌کنند؛ یکی وجود ماهیت را به کلی نفی می‌کند و دیگری آن را ساخته ذهن می‌داند که کاشف از واقع نیست (پارسانیا و طالعی اردکانی، ۱۳۹۲: ۸۰).

ذات‌گرایان روش استدلال یقینی را قیاس می‌دانستند اما نومینالیستها که کلی را انکار می‌کنند به استقرا روی آورده با شباهت بین جزئیات نامی کلی بر آن می‌گذارند و درنهایت، پست‌مدرن‌ها با اذعان به اینکه از استقرا حکم کلی به دست نمی‌آید و صرفاً انتقال از یک حکم جزئی به حکم جزئی دیگر است استدلال را به تمثیل فرو می‌کاهند (همان: ۸۱).

ذات‌گرایی در اندیشه پارسانیا، متأثر از بحث علم، وجود ذهنی و عینیت ذات در وجود ذهنی و خارجی است که در فلسفه اسلامی به آن پرداخته شده است.

در مسئله وجود ذهنی دو نکته مدنظر حکمای اسلامی بوده است؛ اول اینکه هنگام ادراک، صورتی در ذهن وجود می‌یابد و دوم اینکه این صورت از لحاظ ذات و ماهیت با آنچه در خارج است یکی است (عبودیت، ۱۳۹۲: ۱۱۵) یکی بودن به معنای مشابهت نیست بلکه به معنای عینیت است.

گرچه اشکالات فراوانی بر مسئله وجود ذهنی گرفته شده است، ولی صدرالمتألهین با طرح مسئله حمل ذاتی و حمل شایع و با اثبات اتحاد عاقل و معقول آخرین و بهترین پاسخ را به این اشکالات داد (همان: ۱۲۳).

دو. مبانی هستی‌شناسی

الف) اصل وجود جهان: کسانی که معیار صدق را مطابقت با واقع می‌دانند، باید اصل وجود واقع را بپذیرند. (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۹۵-۱۹۶).

ب) لایه‌بندی بودن جهان: جهان هستی از آن جهت که متعلق علم انسان قرار می‌گیرد، سه لایه یا سه مرتبه دارد. آگاهی به وساطت انسان از آسمان وجودی خود نازل شده و به عرصه آگاهی مشترک اجتماعی راه یافته و اراده و رفتار عمومی جامعه را تحت تسخیر و تصرف خود درمی‌آورد. با این بیان، برای صور و حقایق علمی سه مرتبه می‌توان در نظر گرفت.

مرتبه نخست: مرتبه ذات صور علمی است که از آن با عنوان نفس‌الامر صور علمی یاد می‌شود. صور حقایق علمی، صرف‌نظر از آگاهی انسان‌ها، روابط، مناسبات و احکامی دارند که مربوط به زمان و مکان خاصی نیست. (همان: ۱۲۵) برای مثال، قضیه فیثاغورث را فیثاغورث کشف کرد ولی صدق این قضیه منوط به کشف فیثاغورث نیست. این سخن بدین معنی است که قبل از کشف فیثاغورث هم محکی این قضیه وجود داشته است (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۳).

مرتبه دوم: افراد انسانی با دیالکتیک، گفتگو، تمرین و تفکر و با حرکت و سلوک جوهری خود، به آن معانی راه می‌برند و براساس اتحاد علم و عالم و معلوم با آنها متحد می‌شوند. صور علمی پس از اتحاد با افراد، بدون آنکه موطن و جایگاه نخست خود و احکام آن را از دست بدهند، در مرتبه و جایگاه دوم، یعنی در عرصه ذهن و اندیشه، قرار می‌گیرند (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۲۵).

مرتبه سوم: معانی و صور علمی به واسطه افراد انسانی در عرصه زندگی مشترک آدمیان وارد شده و هویت بین‌الذهانی و عمومی پیدا می‌کنند. معانی در این مقام از زاویه ذهن و رفتار فرد به متن زندگی و رفتار اجتماعی وارد می‌شوند و باورها، عادت‌ها، نهادها و کنش‌های اجتماعی را تسخیر می‌کنند. این مرتبه، مرتبه فرهنگ است. فرهنگ در حقیقت صورت تنزل‌یافته معنا به عرصه فهم عمومی و رفتارهای مشترک و کنش‌های اجتماعی است. (همان: ۱۲۶).

ج) قوس صعود و نزول علم: علاوه بر اینکه پارسانیا برای حقیقت علمی و صور اشیا چند مرتبه را قائل شده ضمناً به حرکت نزولی و صعودی در مورد علم هم معتقد است.

وی از یک سو معتقد است که معانی در مقام ذات خود و در افق تجرد، ثابت و مصون از تغییر هستند. سپس با نفس انسان متحد می‌شوند و وارد جهان دوم می‌گردند و در نهایت از طریق نفوس انسان‌ها به عرصه فرهنگ و زیست اجتماعی وارد می‌شوند (همان: ۱۸۴). از سویی معتقد است که برای پیدایش نظریه علمی حضور مبانی علمی و عوامل غیر معرفتی به تنهایی کافی نیست بلکه زمانی این اتفاق می‌افتد که «مسئله علمی» در سطح فرهنگ رخ بنمایاند (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۵۶). از نظر وی «مسئله علمی» زمانی به وجود می‌آید که انسان‌ها در شناخت عمومی خود مشکلات یا تناقضاتی می‌بینند و پاسخ‌هایی را که دیگران به آنها می‌دهند قانع‌کننده نمی‌یابند، اینجاست که درباره برخی از مسائل و پرسش‌هایی که با شناخت عمومی به دست می‌آید به تکاپو افتاده و به دنبال شناخت علمی می‌روند (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۹۸).

بنابراین پیدایش نظریه علمی همیشه امری تاریخی و نسبی است (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۵۶).

این سخنان حکایت از این امر می‌کند که از نظر پارسانیا همان‌طور که نفس انسان سیر نزولی و صعودی دارد و این سیر در سه مرحله اتفاق می‌افتد (پارسانیا، ب، ۱۳۸۳: ۳۰-۳۴)، همین‌طور علم هم سیر نزولی و صعودی دارد و این سیر در سه مرحله اتفاق می‌افتد.

در مرحله اول سیر نزولی، علم نوری است که از ناحیه حق سبحانه و تعالی بر قلب بندگان افاضه می‌شود. فیض از جانب او استمرار دارد اما استفاده افراد از آنچه خداوند افاضه می‌کند به استعداد آنها و ظرفیت و قابلیت آنها بستگی دارد. در مرحله دوم انسانها به دلیل قابلیت و ظرفیت‌های مختلفشان در استفاده از فیض علمی خداوند متفاوت می‌شوند و هرکدام به‌قدر و اندازه خود از علم بهره‌مند می‌گردند. برخی تنها به صور حسی و خیالی و وهمی می‌رسند که هیچ‌کدام معرفت یقینی نیست و از یقین روان‌شناختی فراتر نمی‌رود و برخی به معرفت عقلی و یقینی نائل می‌شوند (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۲۱۷-۲۱۸). در مرحله سوم، به‌واسطه رفتارهایی که براساس صور علمی انجام می‌شود، علم وارد فرهنگ شده و متکثر می‌گردد و در برخی از لایه‌های فرهنگ، جنبه مادی هم پیدا می‌کند.

معرفت علمی با پرسشی آغاز می‌شود که در این فرهنگ عمومی به وجود می‌آید. در مرحله دوم، انسان‌ها با تکاپو و تلاش علمی به پاسخ سؤال دست می‌یابند. دستیابی به پاسخ در جهان دوم واقع می‌شود و از آن‌پس با تلاش عالمان، علم به جهان سوم وارد می‌شود.

د) جسمانیت‌الحدوث و روحانیت‌البقا بودن علم: پیدایش نظریه علمی امری تاریخی و نسبی است یعنی بستگی به شرایط خاص فرهنگی دارد؛ اما این سخن موجب نسبییت معرفت‌شناختی نظریه علمی نمی‌شود زیرا علم در مقام ذات خود، که مقام صدق و کذب است، مجرد، غیر تاریخی و غیر نسبی است.

این سخن براساس مبنایی است که پارسانیا از آن به جسمانیت‌الحدوث و روحانیت‌البقا بودن علم تعبیر می‌کند. وی از یک‌سو علم را کشف واقع می‌داند و معتقد است تمام دیدگاه‌هایی که برای علم ارزش شناختاری قائل‌اند خصیصه علم را کشف واقع می‌دانند (همان: ۲۰۹)، از سوی دیگر، معتقد است که با تحفظ بر کاشفیت علم، می‌توان علم را تولیدی بشری دانست (همان: ۲۱۲). ورود نظریه علمی به جهان دوم و سوم یعنی ذهن و فرهنگ حاصل تلاش و کوشش و اجتهاد انسان‌هاست.

متن حقیقت همان جهان نخستینی است که علم قصد کشف و دریافت آن را دارد و شرایط فردی و اجتماعی که موجب تولید علم می‌شوند، علل اعدادی و قابل‌ی برای ظهور و بروز علم در جهان دوم و سوم هستند (همان: ۲۱۳-۲۱۴).

همان‌طور که ظهور و بروز علم در ذهن دانشمند نیازمند علل اعدادی نظیر فراهم آوردن کبری و صغری است، ظهور و بروز معرفت علمی در قلمروی فرهنگ هم نیازمند به سازوکارها، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی مربوط به خود است (همان: ۲۱۴). نقشی که ساختارهای اجتماعی برای حضور و گسترش معرفت علمی دارند با آنکه استناد تولید علم به فرد و جامعه را ممکن می‌سازد، به انکار کاشفیت علم و نفی علت فاعلی و ایجابی و حقیقی علم منجر نمی‌شود (همان: ۲۱۵). بنابراین نظریه علمی از جهت صدق و کذب، دچار نسبیت معرفت‌شناختی نمی‌شود ولی از نظر پیدایش و تولدش، دچار نسبیت تاریخی است.

سه. مبانی انسان‌شناختی

هویت علمی و عملی انسان: مباحثی که پارسانیا در بخش پایانی مقاله با تعبیر استحالۀ فرهنگی و بحران معرفتی بیان کرده (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۶۰) بر این مبنا انسان‌شناختی استوار است که هویت انسان هویتی علمی و عملی است.

هویت علمی و عملی انسان بدین معنی است که اگر انسان به چیزی علم پیدا کند یا به فضیلت یا رذیلتی عمل نماید، آن علم و عمل دو صفت جدا از ذات انسان نیستند که هیچ دخالتی در ذات و هویت انسان نداشته باشند بلکه علم و عمل، در مسیر حرکت جوهری، هویت انسان را می‌سازند (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۴۵ و ۱۸۵). بنابراین اگر تناقضی در معلومات یا رفتارهای انسان به وجود آید، شخص دچار بحران هویت می‌گردد.

علوم دیگر

پارسانیا در مرحله دوم نظریه روش‌شناسی بنیادین، میزان تأثیر عوامل وجودی غیرمعرفتی در پیدایش نظریه علمی را تحت تأثیر فرهنگ می‌دانستند. این فرهنگ است که تعیین می‌کند عوامل معرفتی برتر از عوامل غیرمعرفتی باشند یا عوامل غیرمعرفتی بر عوامل معرفتی چیره باشند و نیز در میان عوامل غیرمعرفتی، کدام عامل از دیگر عوامل مؤثرتر باشد (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۵۴). در جامعه‌ای که دارای فرهنگ دنیوی است، اقتصاد حرف اول را می‌زند و در جامعه‌ای که در

فرهنگش قدرت مقدم بر معرفت است، سیاست نقش تعیین‌کننده را بازی می‌کند (همان: ۵۲-۵۳). به هر حال عامل تعیین‌کننده در میان عوامل اجتماعی، فرهنگ است. این سخن بر مبنای نظریه‌ای جامعه‌شناختی است که فرهنگ را زیربنا و اصل و اساس جامعه می‌داند و بقیه ساختارهای اجتماعی را مبتنی بر فرهنگ می‌داند. این نظریه در کتاب *جهان‌های اجتماعی مطرح شده است* و بنیان جامعه را مبتنی بر اتحاد علمی و عملی افراد جامعه با معانی می‌داند؛ بنابراین حقیقت جامعه امری معنوی و علمی است (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۲۰-۱۲۱).

رویکرد نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین

با مقایسه‌ی مبانی رویکرد رئالیسم انتقادی صدرایی و نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین، روشن می‌شود که رویکرد نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین رویکرد رئالیسم انتقادی صدرایی است. اصول هستی‌شناختی رویکرد رئالیستی حکمت صدرایی شامل اصولی مانند اصل واقعیت، اصل تناقض و اصل علیت است. از جمله اصول معرفت‌شناختی این رویکرد جنبه‌ی شناختاری علم، تقسیم معرفت به بدیهی و نظری، شکل‌های استدلال و شکل‌های معرفت‌یقینی و غیریقینی و زمینه‌های غیرمعرفتی علم، که گرایش‌ها و اهداف فردی و اجتماعی هستند، است. همچنین ابزارها و منابع معرفتی در حکمت متعالیه، حس، خیال، وهم، عقل نظری، عقل عملی و شهود است. هریک از منابع مزبور با سطحی از واقعیت مواجه می‌شوند (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۱۵۱-۱۵۲) انتقادی بودن این رویکرد بدین جهت است که عقل عملی را معتبر دانسته و کار آن را داوری درباره‌ی هنجارها و ارزش‌ها می‌داند. عقل عملی علاوه‌بر ارزیابی صحت و سقم اهداف، به ابداع معانی و مفاهیم انسانی نیز دست می‌زند و الگوی آرمانی رفتار و زیست انسانی را ترسیم می‌کند. این مدل آرمانی، مبنا و اساسی برای رویکرد انتقادی به واقعیت‌های اجتماعی فراهم می‌کند (همان: ۱۵۴).

۲. عوامل غیرمعرفتی

براساس الگویی که نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین ارائه می‌کند، در این مرحله، ابتدا باید براساس مبانی معرفتی پارسانیا، جایگاه عوامل غیرمعرفتی را در قبال عوامل معرفتی مشخص نماییم و میزان تأثیرگذاری آنها را روشن کنیم. سپس به ذکر عوامل غیرمعرفتی تأثیرگذار بپردازیم و درنهایت، مسئله‌ای که پارسانیا را درگیر خود کرد و موجب پیدایش این نظریه شد، بیان نماییم.

جایگاه عوامل غیر معرفتی نسبت به عوامل معرفتی

پارسانیا تحت تأثیر فرهنگ ایرانی- اسلامی است، فرهنگی که از دو منبع عقل و وحی بهره برده و با پذیرش ارزش شناختاری علم و به رسمیت شناختن تأملات عقلی و دریافت‌های شهودی و وحیانی و نیز با پذیرش اصل واقعیت و منحصر نکردن آن در سطح مادی و تجربی، برای زمینه‌های معرفتی برتری و توفیقی نسبت به زمینه‌های غیر معرفتی قائل است و زمینه‌های غیر معرفتی را متأثر از عوامل معرفتی سامان می‌دهد؛ بنابراین کم‌رنگ بودن عوامل غیر معرفتی نسبت به عوامل معرفتی و در حاشیه بودنشان در پیدایش این نظریه، بجا و منطقی است.

زمینه‌های فردی

حمید پارسانیا در سال ۱۳۳۷ در شهر مقدس مشهد متولد شد. وی تحصیلات حوزوی خود را تا مدارج عالی حوزه در محضر استادان معظمی طی کرد. فقه و اصول را از محضر حضرات آیات عظام میرزا هاشم آملی، فاضل لنکرانی، وحید خراسانی بهره برد و عرفان و فلسفه را از محضر آیات جواد آملی و حسن‌زاده آملی فراگرفت. پارسانیا به تدریس در حوزه و دانشگاه مشغول است و آثار متعددی را به رشته تحریر درآورده که برخی از آنها تقریرات دروس استادان و برخی دیگر تألیفات خودش است. از جمله تقریرات نوشته‌شده به قلم وی می‌توان به کتاب *عین نضاخ* در سه جلد با موضوع عرفان نظری، و *رحیق مختوم* در شرح اسفار اربعه که تاکنون هفده جلد آن منتشر شده است، *شریعت در آینه معرفت و تبیین براهین اثبات وجود خدا* اشاره کرد و از جمله تألیفات ایشان هستی و مهبوط، *مبانی تطورات برهان صدیقین*، *حدیث پیمانہ*، *هفت موج اصلاحات*، «عرفان و سیاست»، «سنت، ایدئولوژی و علم»، «علم و فلسفه»، و... در کنار بیش از پنجاه مقاله علمی است. وی در کنار فعالیت‌های علمی به فعالیت‌های اجتماعی و اجرایی هم روی آورده که از جمله می‌توان به ریاست دانشگاه باقرالعلوم (ع) و عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی اشاره کرد.

خانواده

از موقعیت خانوادگی پارسانیا، شغل پدر و طبقه اجتماعی آنها اطلاعات چندانی در دسترس نیست. وی برای تحصیل به مدارس فرستاده شد که مرحوم عابدزاده تأسیس کرده بود و زیر نظر انجمن پیروان قرآن فعالیت می‌کردند. انجمن پیروان قرآن تشکیلات مذهبی بود که در

مشهد به تربیت دینی جوانان و نوجوانان همت گمارده بود و یکی از فعالیت‌های آنها تأسیس مدارس در سطوح مختلف بود که در کنار دروس رسمی به تعلیم معارف اسلامی اقدام می‌نمودند. این تشکیلات در کنار تشکیلات منسوب به مرحوم محمدتقی شریعتی بود.

تحصیلات: حوزه و دانشگاه

پارسانیا تحصیلات خود را در حوزه و دانشگاه آغاز کرد و با تلاشی مستمر و عمیق در جمع‌کردن منطقی و ساختارمند معارف حوزوی و دانشگاهی، از قابلیت ویژه بهره‌مند شد. مکاتب فکری حوزوی که در شکل‌گیری نظریه روش‌شناسی بنیادین اثرگذار بودند عبارت‌اند از: الف) منطق سینوی: تمرکز پارسانیا در علم منطق و تدریس مستمر کتاب *برهان شفا*، که عالی‌ترین سطح درس منطق در حوزه عملیه است، موجب شد تا مبانی چون «تفکیک شناخت علمی از شناخت عملی» و مفاهیمی چون «رابطه مبانی و نظریه در قالب قضیه شرطیه» در تکوین نظریه روش‌شناسی بنیادین نقش‌آفرینی کنند.

ب) حکمت صدرایی: بسیاری از مبانی نظریه روش‌شناسی بنیادین از حکمت صدرایی ناشی می‌شود. مباحثی نظیر «اصل وجود جهان»، «لایه‌بندی تشکیکی جهان»، «وجود ذهنی»، «قوس صعود و نزول»، «اتحاد علم و عالم و معلوم» و «اتحاد عمل و عامل و معمول» از جمله مبانی اثرگذار بر شکل‌گیری این نظریه هستند.

ج) حکمت نوصدرایی: پارسانیا متأثر از نوصدرائیان، شاگردان مکتب فلسفی علامه طباطبائی (ره)، نیز هست. مبانی معرفت‌شناسی همچون «امکان شناخت»، «معیار صدق» و «مبنای‌گرایی» و نیز مفاهیمی چون «مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی»، «نقد مبنایی» و «روش‌شناسی» از جمله مواردی است که از آثار علامه طباطبائی (ره) و شاگردان ایشان مانند شهید مطهری (ره) و آیت‌الله جوادی آملی استفاده شده‌است.

پارسانیا در کنار تحصیلات حوزوی، به تحصیل در دانشگاه هم مشغول بود. وی از یک‌سو، با تحصیل در رشته علوم اجتماعی در دانشگاه تهران، با نظریات پوزیتیویستی در علوم اجتماعی به‌طور کامل آشنا شد و تعارض این نظریات با مبانی دینی و بنیان‌های فرهنگ ایرانی را به‌خوبی احساس کرد و از سوی دیگر، با شرکت در کلاس‌های درس فریدید، با نگاهی مبناکاوانه نسبت به فلسفه غرب، به‌خصوص مکتب پوزیتیویسم، هیمنه تفکر غربی نزد وی درهم شکسته شد. این زمینه تحصیلی نقش به‌سزایی در زمینه‌سازی برای تحقق نظریه روش‌شناسی بنیادین ایفا می‌کند.

مفاهیم و مبانی اثرگذار در این دوره از تحصیلات پارسانیا بر نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین عبارت‌اند از:

الف) جهان‌های سه‌گانه‌ی پوپر: «تقسیم جهان به جهان عینی، علمی و اجتماعی» یکی از مبانی نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین است. گرچه پارسانیا نظریه‌ی جهان‌های سه‌گانه‌ی پوپر را به‌طور کامل نپذیرفتند، ولی اصل تقسیم لایه‌های جهان به جهان عینی، علمی و اجتماعی را قبول کردند.

ب) نظریه‌ی شلر در جامعه‌شناسی معرفت: نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین نظریه‌ای است که از جهتی در زمره نظریات فلسفه علم محسوب می‌شود و از جهتی در زمره نظریات جامعه‌شناسی معرفت جای دارد. پیش از پارسانیا، مباحث معرفت‌شناسی و فلسفه علم در حوزه علمیه مطرح بودند اما پارسانیا با تأکید بر بررسی تعینات اجتماعی نظریه علمی، بررسی عوامل تکوین نظریه علمی را تکمیل کردند. شلر برای اولین بار بحث «تعینات اجتماعی معرفت» را مطرح کرد و این دیدگاه در نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین اثرگذار بود. همچنین شلر در نظریه‌ی خویش بین «محتوای معرفت» و «شکل معرفت» تفکیک قائل می‌شود. این نکته نیز در روش‌شناسی بنیادین با عنوان «تفکیک مقام نفس‌الامری علم از مقام ذهن دانشمند و فرهنگ‌عامه» اثرگذار بوده است.

تأثیرات دوره‌ی تحصیلی پارسانیا بر فرایند تحقق نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین منحصر در آموختن آموزه‌هایی از حوزه و دانشگاه نیست بلکه گرایش‌هایی در ایشان در نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین مؤثر است که در دوره‌ی تحصیلی ایشان در حوزه علمیه پدید آمده است. همواره آموزش در حوزه علمیه همراه با رابطه‌ای عاطفی میان استاد و شاگرد بوده است و این امر موجب پرورش شاگرد و پدید آمدن گرایش‌های خاصی در او می‌شود. از جمله گرایش‌هایی که در دوره‌ی تحصیلات حوزوی، در پارسانیا تحقق پیدا کرد، گرایش به کسب دانش به‌صورت جامع است. بهره بردن از محضر استادانی چون علامه حسن‌زاده آملی، آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله میرزا هاشم آملی که هر یک در علوم مختلفی صاحب‌نظر هستند و به مسائل با نگاهی جامع و چند رویکردی می‌نگرند، موجب شد تا گرایش به تفکر میان‌رشته‌ای و بررسی چند رویکردی مسائل در پارسانیا شکل بگیرد. گرایش چند رویکردی در برابر تخصص‌گرایی است که بر ساختار دانشگاهی حاکم است. نظریه‌ی روش‌شناسی بنیادین نظریه‌ای چند رویکردی است که از معرفت‌شناسی، فلسفه علم، جامعه‌شناسی معرفت و حتی روان‌شناسی شخصیت بهره می‌برد و در آن گرایشی در برابر تخصص‌گرایی دانشگاهی وجود دارد.

لازم به ذکر است که گرچه پارسانیا در مواردی متأثر از آموزه‌های فراگرفته شده در دانشگاه بوده، ولی برخورد ایشان با این آموزه‌های برخوردی محتاطانه است و در کنار پذیرش بخشی از این نظریات به نقد جنبه‌های دیگر آنها پرداخته‌است؛ اما در برخورد با آموزه‌های فراگرفته شده در حوزه، در کنار موشکافی‌های عمیق، نگاهی خوش‌بینانه به این آموزه‌ها داشته‌اند.

استادی حوزه و دانشگاه و مناصب مدیریتی

همچنان که تحصیلات پارسانیا در دانشگاه و حوزه علمی بود، فعالیت‌های علمی و اجتماعی پارسانیا هم در دو حوزه دانشگاهی و حوزوی است. پایگاه اجتماعی پارسانیا را می‌توان به سه مقطع تقسیم کرد. البته این مقاطع از نظر زمان از یکدیگر جدا نیستند:

الف) استادی حوزه: پارسانیا در حوزه، شخصی فعال و مورد اقبال بوده و هست. وی با تدریس دروس متداول حوزوی، پژوهش در مسائل مربوط به دین با رویکردی مدافعانه از دین و ارائه نگاهی چندجانبه و میان‌رشته‌ای به مسائل جایگاه مناسبی در میان استادان برجسته حوزه مانند آیت‌الله جوادی آملی و طلاب حوزه علمی پیدا کردند.

ب) استادی دانشگاه: هم‌زمان با موفقیت چشمگیر پارسانیا در حوزه علمی، ایشان در دانشگاه نیز مشغول به تدریس و پژوهش شد هرچند که با اقبال مشابهی روبرو نشد. گرایش دانشگاه به تخصص‌گرایی و غلبه منطق پوزیتیویستی سنجش علمی و احتیاط و محافظه‌کاری ساختاری جامعه علمی در نگارش متون علمی که تنها معیار سنجش جایگاه علمی را نوشتن مقالات علمی-پژوهشی می‌داند، موجب شد تا پارسانیا در دانشگاه به استادی نسبتاً حاشیه‌نشین بدل شود. کلاس‌های وی در این مقطع، رویکردی انتقادی داشت و تلنگری برای دانشجویان محسوب می‌شد. با غالب شدن دیدگاه پارادایمی و ترویج نظریه توماس کوهن در دانشگاه‌ها، پارادایم‌پژوهی مورد اقبال جامعه علمی قرار گرفت و گرچه پارسانیا با نظریه پارادایمی کوهن مخالف بود، اما به‌عنوان پارادایم‌پژوه در جامعه علمی ایران جایگاهی یافت و از استادان شاخص دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران شد. وی از موقعیت حاشیه‌نشینی تنها در سطح مبناکاوی خارج شد و نتوانست وارد حوزه نظریه‌پردازی شود. کلاس‌های وی در این مقطع زمانی به بیان و نقد مبانی نظریات غربی و بیان مبانی صحیح از منظر حکمت اسلامی اختصاص داشت.

ج) با تصدی مناصب مدیریتی از طرف پارسانیا (مانند مدیریت دانشگاه باقرالعلوم (ع)) و عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی و ریاست شورای حوزوی آن، وی فرایندهای آموزشی و برنامه‌ریزی علمی و نیز برنامه‌ریزی و مدیریت فرهنگی جامعه را از نزدیک تجربه کرد. در این مقطع، پارسانیا از انتقاد به مبانی نظریات غربی و طرح مبانی صحیح از منظر حکمت اسلامی به طرح نظریاتی علمی برای اداره فرهنگی جامعه اسلامی منتقل شد. پارسانیا در این مقطع، بسیار محتاطانه دست به نظریه‌پردازی زد و با نگاهی آموزشی، برخی از فعالیت‌های پژوهشی خود را سامان بخشید. نظریه روش‌شناسی بنیادین، عصاره فعالیت‌های پارسانیا در دوران فعالیت حوزوی، حاشیه‌نشینی دانشگاهی و مبناکاوی اندیشه‌های غربی است که در دوره برنامه‌ریزی آموزشی، به صورت نظریه‌ای علمی تنقیح شد تا ابزاری مناسب برای نقد نظریات غربی در اختیار دانشجویان قرار دهد و در حکم خودآموزی برای مواجهه با نظریات غربی باشد.

پارسانیا نویسنده پرکار و مدرسی خستگی‌ناپذیر است. مخاطبان آثار وی عبارت‌اند از: استادان دانشگاهی که در پارادایم غالب دانشگاهی به سر می‌برند، استادان حوزوی که به تقریرات درس‌های آیت‌الله جوادی آملی مراجعه می‌کنند، دانشجویانی که در دوره حاشیه‌نشینی ایشان مخاطب درس‌هایشان بودند، دانشجویان و دانش‌آموزانی که با کتاب‌های درسی دانشگاه و دبیرستان مخاطب ایشان قرار گرفتند و طلاب و دانشجویانی که در دوره اقبال دانشگاه از ایشان مخاطب درس‌ها و آثارشان بودند. مخاطب مقاله نظریه و فرهنگ، طلاب و دانشجویانی هستند که به دسته اخیر تعلق دارند. وی در آثارش نسبت به دیدگاه‌های غربی منتقد و نسبت به دیدگاه‌های اسلامی مقرر و توضیح‌دهنده است و نسبت به تولید دیدگاه اسلامی بسیار محتاط است.

زمینه‌های اجتماعی

در بخش زمینه‌های اجتماعی پیدایش نظریه روش‌شناسی بنیادین، به زمینه‌های اقتصادی و سیاسی مؤثر بر پیدایش این نظریه اشاره می‌کنیم و در این مسیر با توجه به مبانی فرهنگ ایرانی-اسلامی از جمله ارزش شناختاری علم و منحصر نکردن جهان به سطح طبیعی و مادی، به بررسی این عوامل به‌عنوان عوامل اعدادی می‌پردازیم.

زمینه اقتصادی: نظریه روش‌شناسی بنیادین تلاشی است برای جلوگیری از بسط و تثبیت نگاه توسعه محور به علم و دانش که در حاشیه برنامه‌های اقتصادی توسعه محور شکل گرفته

است و تصریحی است بر این نکته که هیچگاه ذات علم در حاشیه اقتصاد قرار نمی‌گیرد، گرچه ممکن است مسائل اقتصادی زمینه‌ای برای ایجاد مسائل علمی فراهم کنند. تنبه پارسانیا به اینکه برنامه‌ریزی علمی در برنامه چهارم توسعه ایران در حاشیه برنامه توسعه اقتصادی مدرن است (پارسانیا، الف، ۱۳۹۲: ۵۲) و تلاش وی برای جلوگیری از بسط این دیدگاه در قالب طرح نظریه روش‌شناسی بنیادین، ناشی از ارزش شناختاری علم از نظر ایشان است.

زمینه سیاسی: همواره گفتمان‌های سیاسی گفتمان‌های علمی متناسب و همسو با خود را به همراه می‌آورند. نظریات پوزیتیویستی در حاشیه قدرت‌های لیبرال شکل گرفتند و مانند نظریه پوپر به دنبال استقرار نظام سرمایه‌داری و مقابله با نظریات مارکسیستی بودند. نظریات انتقادی هم در حاشیه قدرت بلوک شرق به وجود آمدند و گرچه از قدرت کمتر و محدودتری برخوردار بودند، اما با تحلیل‌های انتقادی در خدمت این قدرت‌ها بودند. نظریات پست‌مدرن هم گرچه در برخی از مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پوزیتیویسم شک می‌کنند، ولی از جهت نفی اعتبار و ارزش عقل و وحی مانند پوزیتیویسم هستند و چون صرفاً در مبادی پوزیتیویستی تشکیک می‌کنند و مبنایی برای سنجش صحت و سقم نظریات ارائه نمی‌کنند در خدمت نظام سرمایه‌داری هستند و مانند سوپاپ اطمینان برای آنها کار می‌کنند. تمامی این نظام‌های سیاسی و نظریات مبناکاوانه‌ای که در حاشیه آنها به وجود آمده‌اند، از جهت مبنایی، متعلق به دنیای مدرن هستند و با نفی ارزش شناختاری علم، به‌خصوص عقل و وحی و انکار واقعیت به‌خصوص در سطح غیرمادی و حاکمیت اراده انسان در تمام شئون زندگی، مسیر دنیای مدرن را با تفاوت‌هایی طی می‌کنند.

نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان قدرت سیاسی سومی، که از جهت مبنایی با نظام‌های سیاسی لیبرال- سرمایه‌داری و مارکسیستی تفاوت دارد، نظریات علمی متناسب با خود را به همراه داشت. نظریه روش‌شناسی بنیادین از دو جهت با نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران همسو است.

انقلاب اسلامی ایران و ایده اسلامی‌سازی علوم

انقلاب اسلامی ایران موجب پدید آمدن ایده اسلامی‌سازی علوم است و این ایده متضمن نقد نظریات غربی است. یکی از جریان‌های فکری در این زمینه، جریان مبناکاوی نظریات غربی

است. نظریه روش‌شناسی بنیادین را می‌توان در زمره این جریان فکری دانست که با بهره‌گیری از مبانی حکمت صدرایی در پی مطرح ساختن چارچوبی برای مبناکاوی نظریات علمی است.

انقلاب اسلامی ایران و رسالت مدیریت جامعه براساس آموزه‌های دینی

یکی از اساسی‌ترین آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران آموزه مدیریت جامعه براساس دستورات دین مبین اسلام است. لازمه این آموزه وجود نظریاتی برای شناخت صحیح انسان و اداره زندگی اجتماعی انسان است. روشن است که این نظریات باید مبتنی بر مبانی دینی باشند اما مبتنی بر مبانی سکولار و غیردینی هستند. نظریه روش‌شناسی بنیادین با مبناکاوی نظریات موجود، امکان ارائه مبانی دینی و تولید نظریات اسلامی برای شناخت انسان و اداره زندگی اجتماعی را فراهم می‌کند.

مسئله علمی نظریه روش‌شناسی بنیادین

مراد از «مسئله علمی» تناقضی است که در شناخت عمومی به وجود می‌آید و پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن وجود ندارد. دانشمندان به فراخور فرهنگ جامعه با مسائل مختلفی روبه‌رو می‌شوند و برای حل آنها دست به نظریه‌پردازی می‌زنند (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۹۸). با نگاهی به نظریه روش‌شناسی بنیادین و دیگر آثار پارسانیا، می‌توان دریافت که مسئله علمی وی برای طرح این نظریه «بحران معرفت» است. پارسانیا با این مسئله از دهه ۵۰ آشناست؛ از زمانی که عده‌ای با استفاده از نظریات مارکسیستی در پی شناخت مشکلات اجتماعی ایران اسلامی و حل آنها بودند اما به‌خاطر اینکه به مبانی این نظریات آشنا نبوده و ناسازگاری آنها با مبانی موجود در فرهنگ ایران اسلامی را درک نکرده بودند، حتی از پیش‌بینی انقلاب اسلامی ایران هم عاجز بودند و وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، با تعجب به این واقعه می‌نگریستند (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۰). از سوی دیگر، برخی از روشنفکرانی که مشکلات ناشی از بسط نظریات مارکسیستی در جامعه را می‌دیدند و در پی مقابله با مارکسیسم بودند، با استفاده از آثار پوپر به نقد مارکسیسم می‌پرداختند (پارسانیا، ۱۳۷۶: ۳۸۹). اما با پیروزی انقلاب اسلامی و افول ایدئولوژی مارکسیستی، بقیه آثار پوپر مورد توجه قرار گرفت و کسانی که دل‌بسته اسلام و انقلاب بودند و در نقد مارکسیسم سخن می‌گفتند، موضعی مخالف شعارهای اسلام و انقلاب گرفته و حتی از

حمایت از امریکا و صهیونیسم دم زدند (همان: ۳۸۸-۳۹۱). در این برهه از تاریخ، دو مسئله علمی وجود دارد که می‌توان از هر دو مسئله با تعبیر «بحران» یاد کرد:

الف) همواره با طرح نظریات غربی در جامعه ایران و با استفاده این نظریات از پوشش مفاهیم دینی برای کسب مقبولیت، شبهاتی در جامعه اسلامی مطرح می‌شود که بنیان‌های اعتقادی جامعه اسلامی ایران را هدف می‌گرفت. چگونه می‌توان این شبهات را میناکاوی کرد و پاسخی بنیادین به آنها داد؟

ب) التزام اندیشمندان به نظریات غربی موجب تغییر موضع ناگهانی این افراد نسبت به اسلام و انقلاب می‌شد. این امر حکایت از لوازم پنهان نظریات علمی داشت که به‌طور ناخودآگاه در اندیشه آنان نفوذ می‌کرد و اندیشمندان ما در هنگام کسب نظریات علمی به آن توجه نمی‌کردند. چگونه می‌توان مبانی و لوازم پنهان اندیشه‌ها را شناخت و از خطر آنها مصون ماند؟ پارسانیا برای حل بنیادین مسئله «بحران معرفت»، نظریه روش‌شناسی بنیادین را ارائه کرد تا دانش‌آموختگان نظریات غربی توان نقد مبانی این نظریات را داشته باشند و در دام تفکر التقاطی نیفتند.

درون‌زا بودن یا برون‌زا بودن نظریه روش‌شناسی بنیادین

با توجه به مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی نظریه روش‌شناسی بنیادین روشن است که این نظریه درون‌زاست و گرچه در برخی از موارد، مانند جهان‌های سه‌گانه، از نظریه پوپر بهره برده است، اما این استفاده به‌صورت فعال بوده و با توجه به مبانی خود، در نظریه پوپر تصرفاتی انجام داده است. از جمله اینکه پوپر جهان اول، یعنی جهان نفس‌الامر، را محدود به جهان مادی می‌داند و اینکه امکان شناخت جهان مادی منتفی است و به عقیده او ما می‌توانیم فقط حدس‌هایی درباره جهان بزنیم. اگر این حدس‌ها امکان ابطال داشته باشند، بر آنها نام نظریه علمی می‌گذاریم و اگر چنین نباشند نظریه علمی نیستند. پارسانیا با نقد این دیدگاه، جهان را منحصر در جهان مادی نمی‌داند و عالم نفس‌الامر را اعم از جهان مادی و غیرمادی می‌داند و با انکار ادعای معرفت‌شناختی پوپر، ارزش شناختاری برای علم قائل است (پارسانیا، ب، ۱۳۹۲: ۱۹۴-۱۹۵).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

گرچه عنوان «نظریه روش‌شناسی بنیادین از منظر روش‌شناسی بنیادین» تداعی‌کننده نقد این نظریه براساس مبانی خودش و بیان تناقضات درونی آن است، اما چنانچه در توضیح نظریه روش‌شناسی بنیادین مطرح گردید، این مقاله تنها به دنبال نشان دادن عوامل وجودی معرفتی و غیرمعرفتی این نظریه به شکل قضیه شرطیه است و نقد مبنایی نظریات از محدوده روش‌شناسی بنیادین خارج است. بنابراین در جهت مبناکاوی نظریه روش‌شناسی بنیادین به ذکر عوامل وجودی معرفتی و غیرمعرفتی این نظریه پرداختیم و بیان کردیم که این نظریه در فضای جامعه‌شناسی معرفت و فلسفه علم مطرح شده و به نظر می‌رسد نظریه‌ای بومی و متناسب با مبانی اسلامی و ایرانی است. همچنین با بررسی ابعاد شخصیتی، خانوادگی، تحصیلی و شغلی و نیز با بررسی زمینه‌های سیاسی و اقتصادی شکل‌گیری این نظریه به این نتیجه رسیدیم که براساس بنیان‌های فرهنگی جامعه اسلامی ایران، عوامل غیرمعرفتی بر عوامل معرفتی تفوق دارند و تعیین اجتماعی اندیشه ایشان تنها در حد شکل و قالب اندیشه است. زمینه‌های فردی و اجتماعی ایشان را به طرف مسئله تعارض دین و علوم انسانی سوق داد و در این مسیر، نظریه روش‌شناسی بنیادین به وجود آمد. براساس مبانی نظریه روش‌شناسی بنیادین پیامدهای نظری متعددی را از این نظریه می‌توان نتیجه گرفت که برخی از آنها عبارت‌اند از:

الف) پرهیز از جمود روشی: نظریه علمی منحصر در شناخت علمی با روش خاصی چون تجربه نیست، بلکه روش‌های عقلی و نقلی هم می‌توانند مبنای نظریه‌پردازی قرار گیرند. البته این سخن به معنای هرج و مرج روشی در علم نیست بلکه روش هر علم براساس موضوع آن علم تعیین می‌گردد.

ب) جایگاه و منزلت معرفتی امور مقدم بر علم: وجود امور مقدم بر علم در فلسفه علم امروزی امری مسلم است. پارسانیا هم با برشمردن عوامل معرفتی و غیرمعرفتی نظریه علمی به وجود اموری مقدم بر علم اذعان کردند. با این حال، اشتباه مهمی که در عمده رویکردهای فلسفه علم وجود دارد، خلط جهان اول با جهان دوم و سوم علم است که منجر به بروز اشکالات معرفت‌شناسی گردیده است و صبغه معرفتی را از امور مقدم بر علم گرفته است. با تفکیک ساحت نفس‌الامری علم از ساحت وجود ذهنی و فرهنگی علم، مبنای معرفتی رابطه منطقی با نظریه علمی دارند و صدق و کذبشان قابل سنجش است.

ج) «نظریه و ارزش» و «نظریه و عقل سلیم»: یکی از مسائل مهم در فلسفه علم، تبیین رابطه نظریه با ارزش و عقل سلیم است. آیا نظریه متأثر ارزش‌ها یا عقل سلیم به وجود می‌آید یا رابطه منطقی با ارزش‌ها و عقل سلیم ندارد؟ آیا نظریه در ارزش‌ها و عقل سلیم اثرگذار است؟ براساس مبانی نظریه روش‌شناسی بنیادین، تحقق نظریه علمی در جهان دوم و سوم متأثر از ارزش‌ها و عقل سلیم است. بدین صورت که ارزش‌ها و عقل سلیم در پیدایش مسئله علمی نقش آفرینی می‌کنند. اما ساحت نفس‌الامری نظریه علمی رابطه منطقی با ارزش‌ها و عقل سلیم ندارد. بنابراین ارزش‌ها و عقل سلیم تنها در تولید و تکوین مسئله علمی اثرگذارند و صدق و کذب نظریه علمی متأثر از آنها نیست. از سوی دیگر، وقتی نظریه علمی به وجود آید و وارد جهان دوم و سوم شود، در اصلاح یا تثبیت ارزش‌ها و عقل سلیم اثرگذار است.

د) نظریه و عمل: از منظر روش‌شناسی بنیادین، لزوم موفقیت نظریه علمی در مقام عمل مربوط به جهان دوم و سوم است و ارتباطی با صدق و کذب نظریه ندارد. بنابراین موفقیت هر نظریه علمی تنها زمینه‌ای برای ورود نظریه به جهان دوم و سوم محسوب می‌شود. از سوی دیگر، هنگامی که نظریات علمی وارد جهان دوم و سوم شوند، در عمل دانشمند و جامعه اثر می‌گذارند.

ح) توسعه و بسط نظریه روش‌شناسی بنیادین: گرچه تمرکز پارسانیا در مقاله «نظریه و فرهنگ»، بر تحلیل مراحل شکل‌گیری نظریه علمی در ساختار فرهنگ است، ولی براساس مبانی نظریه روش‌شناسی بنیادین، این نظریه را نمی‌توان به مراحل تکوین نظریه علمی محدود کرد بلکه در مورد مراحل تکوین روش‌های کاربردی پژوهش نیز می‌تواند مطرح گردد.

ط) وجود ساحتی برتر از تعیین اجتماعی: درباره وجود یا عدم ساحتی برتر از تعیین اجتماعی معرفت دو گرایش فلسفی عمده وجود دارد؛ گرایش فلسفی متکتیک که معتقد است حقایق در جوامع بشری ساخته نمی‌شوند و به صورت غیرقابل تغییر در ساحتی فوق طبیعی و متعالی از جوامع انسانی وجود دارند. گرایش فلسفی پراگماتیستی که معتقد است حقایق در جامعه ساخته می‌شوند و ساختارهای اجتماعی در شکل‌گیری محتوای معرفت و علم دخالت دارند (علیزاده، اژدری‌زاده و کافی، ۱۳۸۳: ۵۶). پارسانیا با طرح جهان اول و ساحت نفس‌الامری برای معرفت و علم، به وجود ساحتی برتر از تعیین اجتماعی اذعان کرده‌اند اما

این سخن الزاماً به معنای پذیرش نظریه مثل افلاطونی و وجود حقایق کلی در جهان خارج نیست.

ه) تعیین اجتماعی محتوای نظریه علمی: براساس نظریه روش‌شناسی بنیادین، ممکن است عوامل غیرمعرفتی در محتوای نظریه علمی دخالت داشته باشند و ممکن است چنین نباشد. دخالت یا عدم دخالت عوامل غیرمعرفتی در محتوای نظریه علمی، و در صورت دخالت داشتن، میزان دخالت عوامل غیرمعرفتی براساس بنیان‌های فرهنگی جامعه تعیین می‌گردد. اگر بنیان‌های فرهنگی جامعه علم را کاشف واقع بدانند، محتوای نظریه علمی متأثر از عوامل غیرمعرفتی نخواهد بود و عوامل غیرمعرفتی تنها در شکل‌گیری مسئله علمی اثرگذارند. اما اگر بنیان‌های فرهنگی جامعه علم را کاشف واقع ندانند، بلکه ابزاری برای دستیابی به قدرت قلمداد کند، محتوای نظریات علمی متأثر از عوامل غیرمعرفتی خواهد بود.

و) عامل مسلط در تعیین اجتماعی نظریه علمی: جامعه‌شناسان درباره عامل مسلط از میان عوامل غیرمعرفتی تولید نظریه علمی نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند. مثلاً مارکسیست‌ها اقتصاد را عامل مسلط در تحقق نظریه علمی معرفی کرده‌اند و ماکس شلر عوامل واقعی اعم از وراثت، عوامل سیاسی، اقتصادی و... را عامل مسلط می‌دانست (همان: ۶۱). از منظر نظریه روش‌شناسی بنیادین عامل مسلط از میان عوامل غیرمعرفتی برای تحقق نظریات علمی براساس بنیان‌های فرهنگی جامعه تعیین می‌شود. در جامعه‌ای که بنیان‌های فرهنگی‌اش بر مادی بودن جهان و نفی ساحت مجرد عالم تأکید دارد، اقتصاد عامل مسلط در تعیین اجتماعی نظریه علمی می‌گردد و در جامعه‌ای که قدرت را مقدم بر دانش می‌داند، عامل سیاسی یا نظامی عامل مسلط بر تعیین اجتماعی نظریه علمی است.

درنهایت، لازم به ذکر است که مقاله «نظریه و فرهنگ» با تمرکز بر مسئله تکوین نظریه علمی در ساختار فرهنگ، تنها یک جنبه از نظریه روش‌شناسی بنیادین را مورد بررسی قرار داده است و به جنبه‌های دیگر این نظریه از جمله تبیین چگونگی تکوین نظریه علمی در ساحت نفس‌الامری آن نپرداخته است. بررسی جنبه‌های دیگر نظریه روش‌شناسی بنیادین و تکمیل آن و مطالعات تطبیقی میان این دیدگاه و دیدگاه‌های دیگر در زمینه مبنای نظریات علمی مانند دیدگاه انتقادی، فرانظریه و رویکردهای تحلیل زبانی گامی مؤثر در جهت رشد و ارتقا نظریه روش‌شناسی بنیادین محسوب می‌شود. همچنین استخراج و تدوین نظریه علم دینی براساس

نظریه روش‌شناسی بنیادین و مقایسه آن با دیدگاه‌های موجود در باب علم دینی از دیگر اموری است که برای تحقیق بیشتر در این زمینه پیشنهاد می‌شود.

منابع

- آیر، آلفرد. ج (۱۳۳۶). *زبان، حقیقت و منطق*، ترجمه: منوچهر بزرگمهر، تهران: مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف.
- ابن‌سینا، الشفاء (الالهیات) (الف)، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ابن‌سینا (۱۴۰۴)، *الشفاء (المنطق)* (ب)، ۳ جلدی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- پارسانیا، حمید (۱۳۷۶)، *حدیث پیمانہ، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی*.
- پارسانیا، حمید (الف) (۱۳۸۳)، *علم و فلسفه*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- پارسانیا، حمید (ب) (۱۳۸۳)، *هستی و هیبوط*، قم: دفتر نشر معارف.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۹)، *روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، قم: کتاب فردا.
- پارسانیا، حمید، (۱۳۹۱)، *انواع و ادوار روشنفکری؛ با نگاهی به روشنفکری حوزوی*، قم: کتاب فردا.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۲)، *جهان‌های اجتماعی*، قم: کتاب فردا.
- پارسانیا، حمید و طالعی اردکانی، محمد (۱۳۹۲)، «روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی؛ با تأکید بر رویکرد رئالیسم و نومیالیسم»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال چهارم، شماره دوم.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۲)، «نظریه و فرهنگ»، *معاونت پژوهش گروه جامعه‌شناسی، بومی‌سازی جامعه‌شناسی قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)*.
- پازوکی، شهرام (۱۳۷۹)، «دکارت و مدرنیته»، *در فلسفه*، شماره ۱.
- حبیبی، رضا و شجاعی شکوری، محمد (۱۳۹۱)، *فلسفه علوم تجربی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۳)، *مؤلفه‌ها و ساختارهای معرفت بشری؛ تصدیقات و قضایا*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ساروخانی، باقر (۱۳۰)، *دائرةالمعارف علوم اجتماعی*، تهران: انتشارات کیهان.
- شرت، ایون (۱۳۸۷)، *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۲)، فلسفه مقدماتی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ویراست جدید.
- علیزاده، عبدالرضا و اژدری زاده، حسین و کافی، مجید (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی معرفت؛ جستاری در تبیین رابطه «ساخت و کنش اجتماعی» و «معرفت‌های بشری»*، زیر نظر محمد توکل، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۷۰)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه: امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- کوزر، لوئیس (۱۳۶۸)، *زناگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- کوشا، غلام حیدر (۱۳۹۲)، «بررسی انتقادی مبانی جامعه‌شناسان دین در مطالعه آن (با محوریت نظریه فریزر، دورکیم، وبر و گیرتز)»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال چهارم، شماره سوم.
- کوهن، تامس. س (۱۳۶۹)، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سروش.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۱)، *وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش*، پیشگفتار: فردریک جیمسون، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گام نو.
- معین، محمد (۱۳۶۰)، *فرهنگ فارسی (متوسط)*، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.